

خانم عبادی خود را تسکین ندهیم

رئیس جمهوری مقتدر رفت و رئیس جمهور بی اختیاری آمد!

این کلام سردار ذوالقدر جانشین فرماندهی کل سپاه جان کلام است:
احمدی نژاد پیرویش را مدیون يك "طرح پیچیده و چندلایه" است.

این روزها سخنی از قول خانم شیرین عبادی در رسانه ها نقل می شود که جای تامل دارد. ایشان ظاهراً با اشاره به روی کار آمدن محمود احمدی نژاد گفته است: "يك رييس جمهور کم اختیار رفت و يك رييس جمهور کم اختیار بجای او آمد!" این سخن صرفنظر از اینکه انتساب آن به خانم عبادی درست باشد یا نه دارای دو خطای جدی است.

نخست اینکه بجای تکیه بر تفاوت ماهوی میان محمد خاتمی و محمود احمدی نژاد بر شباهت ادعایی ظاهری آنان انگشت می گذارد که گویا هر دو "کم اختیار" هستند. نتیجه اینکه بقول احمد زیدآبادی "اتفاق خاصی نیفتاده" آمدن احمدی نژاد بجای خاتمی، انتخاب معین یا لاریجانی یا کروبی یا رفسنجانی هیچ فرقی ندارد، چون به هر حال همه آنان "کم اختیار" می بودند.

این ادعا در برابر این پرسش پاسخی ندارد که اگر چنین است، پس چرا دستگاه قدرت و ثروت تمام نیروی خود و تشکیلات سپاه و بسیج و حزب 300 هزار نفره حقوق بگیر شورای نگهبان و ... را با بکارگیری انواع و اقسام تقلب ها و سناریوها بسیج کرد که يك فرد "کم اختیار خاص" را رییس جمهور کند. چرا آنان انتخابات این مقام "کم اختیار" را به حال خود رها نکردند که اگر نه معین یا کروبی لااقل هاشمی رفسنجانی آن را بدست بگیرد؟ اما خطای دوم و اصلی، نادیده گرفتن همان واقعیتی است که موجب خطای نخست می شود، همان دلیلی که موجب می شود شورای نگهبان و نظامیان و بیت رهبری برای قرار دادن یکی از عوامل خود در همین مقام "کم اختیار" آماده بودند تا کودتا و جنگ داخلی به پیش روند.

در واقع ادعای اینکه رییس جمهوری در ایران کم اختیار است ناشی از يك نگرش حقوقی به اختیارات و اقتدار رییس جمهوری است نه يك نگرش سیاسی واقعی. هاشمی رفسنجانی هم طبق همین قانون اساسی رییس جمهور بود. اما مجلس و شورای نگهبان و رهبری و مجمع تشخیص مصلحت همه با او هماهنگ بودند. به همین دلیل در دوران هاشمی بحث اختیارات رییس جمهور هیچگاه مطرح نشد. حتی در بین نخبگان برعکس چنین شایع بود که "قدرت جایی است که رفسنجانی در آنجاست" و استدلال می شد: طبق قانون اساسی قبلی رییس جمهور کم اختیار بود و قدرت دست نخست وزیر و بیش از آن در مجلس بود و هاشمی هم در راس قدرت یعنی رییس مجلس بود. اما با تغییر قانون اساسی و حذف نخست وزیر اکنون همه اختیارات در دست رییس جمهور جمع شده و رهبر هم مترسک است و هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری و کانون جدید قدرت رفته است.

این تفسیر غالب آن دوران از رییس جمهوری هاشمی رفسنجانی از جمله در اپوزیسیونی بود که اکنون صحبت از بی اختیار بودن رییس جمهور می کند.

می بینیم بی اختیار یا با اختیار بودن رییس جمهور ربطی به مسایل حقوقی و قانون اساسی ندارد، بلکه به تناسب قوا، به هماهنگی قوا ارتباط دارد. اتفاقاً خاتمی مقتدرترین رییس جمهور تمام دوران 26 ساله اخیر ایران بود. این اقتدار هم ربطی به این نداشت که خاتمی شخصیتی مقتدر یا غیرمقتدر داشت. اقتدار خاتمی به اندیشه های طرح شده از سوی او و رای بود که در پشت سر او قرار داشت. خاتمی در شرایطی رییس جمهور بود که دستگاه قدرت و ثروت

برایش شش ماه مهلت رییس جمهوری تعیین کرده بود، در شرایطی که همه ارکان قدرت در برابر او ایستاده بودند: از رهبر و بیت رهبری گرفته تا مساجد و پایگاه های بسیج، از مجلس گرفته تا شورای نگهبان، از قوه قضاییه تا مجمع تشخیص مصلحت، از نیروی انتظامی تا سپاه، از رادیو و تلویزیون تا شب نامه ها و بولتن های محرمانه و ... او در این شرایط کار کرد. اختیارات قانونی خاتمی از اختیارات هاشمی رفسنجانی کمتر نبود. اما با هاشمی رفسنجانی مقابله نمی شد با خاتمی مقابله می شد.

اکنون احمدی نژاد در شرایط عکس خاتمی کار خواهد کرد. همه نهادها در حال حاضر با او هماهنگ هستند. همه جمع شده اند تا به او ظاهر "مقتدر" بدهند. دیگر بحث اختیارات رییس جمهور مانند دوران خاتمی مطرح نخواهد بود. با اینحال احمدی نژاد يك رییس جمهور کم اختیار است. کم اختیارتر از هاشمی و خاتمی. این دو، اقتدار خود را هرچه بود مدیون جایی دیگر نبودند. پشتوانه هاشمی رفسنجانی جایگاهی بود که از قبل در ساختار قدرت داشت و پشتوانه محمد خاتمی اندیشه ها و 20 میلیون رای بود که مردم به او داده بودند. اما احمدی نژاد مدیون نیروهایی است که با استفاده از سازوکارهای غیرانتخابی، غیرمردمی و عوامفریبانه او را به قدرت رسانده اند، مدیون آنان که سکان شورای نگهبان را بدست دارند، فرماندهان قدرت طلب سپاه و بیت رهبری، مدیون خاندان مصباح یزدی و مداحان دریده و بی فرهنگ. بقول ذوالقدر جانشین فرمانده سپاه، **احمدی نژاد پیرویش را نه مدیون خودش بلکه مدیون يك "طرح پیچیده و چندلایه" است.**

احمدی نژاد از این جهت نیز کم اختیار است که برخلاف محمد خاتمی برای افکارش از مردم رای نگرفته است، برعکس با پنهان کردن افکارش رای گرفته است. به همین دلیل حتی اختیار سیاستش نیز در دست خودش و مطابق میل و افکارش نیست، بلکه در جایی است که مردم او را بر اساس وعده هایی که شنیده اند باید بکشانند.

همین کم اختیاری واقعی است که در تناقض با ظاهر مقتدری که به او می خواهند داده شود قرار می گیرد و با اولین تنش ها، زمینه برخوردها و انفجارهای بزرگ درونی و بیرونی آینده را فراهم می کند. آنچه هاشمی و خاتمی در زمان خود بدلیل پشتوانه واقعی قدرت که داشتند می توانستند از آن اجتناب کنند، احمدی نژاد بدلیل بی اختیاری واقعی نمی تواند از آن اجتناب کند.

خود را تسکین ندهیم که يك رییس جمهور کم اختیار رفت يك رییس جمهور کم اختیار بجای او آمد. بگوئیم يك رییس جمهور معتقد به دمکراسی رفت يك رییس جمهور معتقد به فاشیسم جای او آمد. این پرسش که: ما در کجا ایستادیم و در حد توان خود چه کردیم که این اتفاق نیفتد؟ بحثی دیگرست.